همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است

دکتر احمد مهدوی دامغانی

مقاله‏ی حاضر ناظر بر اقتباسات یا تشابهات سعدی در گلستان و بوستان از اشعار عرب است،ولی مطلقا به«متنبی»و شعر او المامی نشده است،و غرض نهایی از این مقاله،مقابله و مقایسه‏ی‏ مضامین مذکور با یک‏دیگر و نمایاندن مقام والای غیرقابل قیاس‏ سعدی با دیگران و اثبات همان فرموده‏ی خود اوست که:«همه گویند ولی گفته‏ی سعدی دگر است»،گو این‏که:

مردم همه دانند که در نامه‏ی سعدی‏ مُشکی‏ست که در طبله‏ی عطّار نباشد

شواهدی از گلستان

1-

گِلی خوش‏بوی در حمّام روزی‏ رسید از دست محبوبی به دستم‏ بدو گفتم که مُشکی یا عبیری‏ که از بوی دلاویز تو مستم‏ بگفتا من گِلی ناچیز بودم‏ و لیکن مدتی با گُل نشستم‏ کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

رایت الطّین فی الحمّام یوما بکفّ الحبّ اثّر ثمّ نسّم‏ فقلت له:امسک أم عبیر لقد صیّرتنی بالحبّ مغرم‏ أجاب الطّین انّی کنت تربا صحبت الورد صیّرنی مکرّم‏ الفت اکابرا وازددت علما کذا من عاشر العلماء مکرم

از«غزّی»شاعر قرن ششم و منقول در حاشیه‏ی صفحه‏ی 107،رسالة المسترشدین حارث بن اسد محاسبی(ره)

و ناگفته نماند که ابیات فوق،غیر از چهار بیتی‏ست که وصّاف آن‏ را در تاریخ معروف خود،و به نقل از وصّاف مرحوم مبرور استاد علی‏اصغر حکمت-رحمة اللّه علیه-در گلزار حکمت،صفحه‏ی 49 آورده و جناب استاد دکتر غلام‏حسین یوسفی-رحمة اللّه علیه-در صفحه‏ی 210 گلستان چاپ خود به آن اشاره فرموده است.

2-هرکجا چشمه‏یی بود شیرین‏ مردم و مرغ و مور گرد آیند

ص 28

یسقط الطّیر حیث ینتثرّ الح ب و تغشی منازل الکرماء

از بشار بن برد،متوفی 167 هـ.

3-شخصی همه شب بر سر بیمار گریست‏ چون روز آمد بمُرد و بیمار بزیست‏ بس که در خاک تندرستان را دفن کردیم و زخم‏خورده نمرد

ص 64

این مضمون در بسیاری از اشعار عرب نیز آمده است که چند نمونه‏ی آن ذکر می‏شود(اضافه بر دو نمونه‏ی مذکور در گلستان‏ استاد دکتر یوسفی-رحمة اللّه علیه-)و:

کم من علیل قد تخطّاه الرّدی‏ فنجا و مات طبیبه و العوّد

از محمود وراق،قرن سوم،ص 45 دیوان و منقول در الموشح‏ مرزبانی،قرن چهارم و:

و کم من مریض نعاه الطّبیب‏ الی نفسه و تولّی کئیبا فمات الطبیب و عاش المریض‏ فاضحی الی الناس ینعی الطبیبا

ایضا در الموشح،ص 532 و

کم مریض قد عاش من بعد یأس‏ بعد موت الطبیب و العوّاد قد یصاد القطا فینجو سلیما و یحل القضاء بالصیاد

از«صیمری»،تاریخ بغداد،قرن 5

4-دوش مرغی به صبح می‏نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش‏ یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش‏ گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش‏ گفتم این شرط آدمیت نیست‏ مرغ تسبیح‏گوی و من خاموش

ص 70 و ص 181 مواعظ

این قطعه‏ی شیوا متاثر از همان ابیات بسیار مشهوری‏ست که در کتب صوفیه مکرر آمده است و حضرت مولانا نیز در مقدمه‏ی منثور دفتر چهارم به آن استشهاد فرموده است که:

و ممّا شجانی انّنی کنت نائما اعلل من برد بطیب التّنسم‏ الی ان دعت و رقاء فی غصن ایکة تغرّد مبکاها بحسن التّرنم‏ فلو قبل مبکاها بکیت صبابة لسعدی شفیت النفس قبل التّندّم و لکن بکت قبلی فهیّج‏لی البکا بکاها،فقلت الفضل للمتقدم

5-دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری‏ تو خود چه آدمیی کز عشق بی‏خبری‏ اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب‏ گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری

ص 71

ان کنت تنکرانّ فی الالحان فائدة و نفعا فانظر الی الابل التی-لا شکّ اغلظ منک طبعا تصغی لا صوات لاحدا-ة فتقطع الفلوات قطعا

ابو الفتح کشاجم شاعر معروف قرن 4

6-گربه‏ی مسکین اگر پر داشتی‏ تخم گنجشک از زمین برداشتی

ص 96

بعید نیست متاثر از این بیت منسوب به حضرت مولی الموالی- سلام اللّه علیه-در مورد«أرزاق و أقسام»باشد در قطعه‏ی سه‏بیتی‏ که:

لو کان عن قوة او عن مغالبة طار البزاة بارزاق العصافیر

سیوطی،تاریخ الخلفا،ص 123 به نقل از مبرد،قرن 3

7-گه بود کز حکیم روشن رای‏ برنیاید درست تدبیری‏ گاه باشد که کودکی نادان‏ به غلط بر هدف زند تیری

ص 113

فالصّید یحرمه الرّامی المجید وقد یرمی فیحیرزه من لیس بالرامی

صالح بن عبد القدوس،متوفی 170 هـ.

8-چه خوش گفت زالی به فرزند خویش‏ چو دیدش پلنگ‏افکن و پیلتن‏ گر از عهد خردیت یاد آمدی‏ که بیچاره بودی در آغوش من‏ نکردی چنین روز بر من جفا که تو شیرمردی و من پیرزن

ص 151

در این موضوع،شاید حضرت شیخ به این ابیات بی‏نظر نبوده است:

ربّیته و هو مثل الفرخ اعظمه‏ أمّ الطعام تری فی ریشه زغبا حتا اذا آض کالفحّال شذّبه‏ أبّاره و نفی عن متنه الکربا انشا یخرّق اثوابی و یضربنی‏ ابعد ستّین عندی تبتغی الادبا

از زنی بادیه‏نشین،به نقل مبرد،در کامل،ص 1/141

و یا به اشعار شاعر جاهلیت عرب:«امیة بن ابی الصّلت ثقفی»که‏ بر همین مضامین است.(دیوان،ص 18؛و اغانی،ج 4/133 چاپ بیروت)

9-چوب تر را چنان‏که خواهی پیچ‏ نشود خشک،جز به آتش راست

ص 156

که علاوه بر دو موردی که استاد دکتر یوسفی-رحمة اللّه علیه- نقل فرموده‏اند،مورد زیر را نیز یادآور است:

یقوّم بالثقاف العود لدنا و لا یتقوّم العود الصّلیب

کامل مبرد،ص 342

10-عالم اندر میان جاهل را مثلی گفته‏اند صدّیقان‏ شاهدی در میان کوران است‏ مصحفی در سرای زندیقان

قطع‏نظر از مثلی که خود حضرت شیخ به آن اشاره می‏فرماید در عربی و فارسی در ابیات دیگری نیز این مثل تضمین شده است که‏ مورد عربی آن را استاد دکتر یوسفی به نقل از دکتر محفوظ آورده‏اند، در فارسی نیز پیش از سعدی جمال الدین عبد الرزاق این مثل را تضمین‏ کرده است که:

مظلوم چون به خانه‏ی زندیق مصحفم‏ محروم چون ز چشمه‏ی حیوان سکندرم

دیوان،ص 243

11-گر به محشر خطاب قهر کند انبیا را چه جای معذرت است

ص 202

گرچه ارجاعی که اینک داده می‏شود به شاعری فارسی‏زبان است، ولی صرفا از نظر مقایسه‏ی فرموده‏ی شیخ با دیگران و این‏که واقعا «گفته‏ی سعدی دگر است»ذکر می‏شود.عمادی شهریاری شاعر قرن‏ ششم گفته است:

آن‏جا که نمود لعل تو لطف‏ کُفّار نیند زشت‏کردار وان‏جا که نمود جِزع تو قهر هستند پیمبران گنه‏کار

تاریخ ادبیات در ایران،دکتر صفا،4/748

باید فرموده‏ی آن منتقد بزرگوار را که:«...و فصحا دانند و بلغا شناسند...»چنین تطویل کرد که:و فصحا و بلغا دانند و فقها و متکلمان شناسند که چه‏گونه امیر عمادی شهریاری در این دو بیت‏ مرتکب خطاهای فاحش بیانی و لغزش‏های منکر اعتقادی و کلامی‏ شده است.

شواهدی از بوستان

12-تواضع کند هوشمند گزین‏ نهد شاخ پُرمیوه بر سر بر زمین

ص 122

اذا کرم الانسان زاد تواضعا و ان لؤم الانسان زاد ترفّعا کذا،الغصن فی حمل الثمار تناله‏ و ان یعر من حمل الثمار تمنّعا

؟،منقول در جنگ تاج الدین احمد وزیر

13-مرا گرچه هم سلطنت بود و بیش‏ دریغ آمدم کام و دندان خویش‏ محال است اگر تیغ بر سر خورم‏ که دندان به پای سگ اندر برم

ص 135

شاتمنی عبد بنی مسمع‏ فصنت عنه النّفس و العرضا و لم اجبه لاحتقاری له‏ من ذا یعض الکلب ان عضّا

از نور القبس مرزبانی،قرن 4،ص 327